

است که اصل وی از مرو بود و به نیشابور رفت و به همین علت در مولد و منشأ او تردید است.

در طبقات الصوفیه آمده است که روزی شاه در مجلسی نشسته بود. درویشی بلند شد و دو من نان خواست. کس فرا نمی داد. شاه گفت: کیست که این پنجاه حج من بخرد به دو من نان و به این درویش بدهد؟ فقیهی آنجا نزدیک وی نشسته بود. آن را بشنید و گفت: ایهاالشیخ! استخفاف با شریعت؟ گفت: هرگز خود را قیمت ننهادم کردار خود را چه قیمت نهم! (جامی، ص ۸۶). این حکایت بیانگر تمایل شاه شجاع به تأویل و وسعت مشرب است و این امر از اسبابی بوده که متشرعان و فقها را نسبت به صوفیه بدبین و بدگمان می کرده است.

شاه شجاع، در عین آنکه زاهد و پرهیزکار بود، از صوفیان معتدل به شمار می آمد و تمایلات ملامتی نیز داشت. به قول خواجه عبدالله انصاری وی از «اجله فتیان» بود و حتی «امام» و «حکیم» هم شمرده می شد مثل اهل ملامت بی تظاهر بود و عاری از ریا (زرین کوب، ص ۳۵۰). مشایخ مشهور عصر او دربارهاش نظری مساعد داشته اند و از وی به نیکی یاد کرده اند. رابطه شاه شجاع با این مشایخ یا در حد صحبت بوده یا سمت استادی و پیری آنها را داشته است. پس از مرگ شاه شجاع، مشایخ به مناسبتی حکایتی از او آورده اند. اندیشه های ملامت، عرفان، و زهد اصلی ترین بنیان های طریقت شاه شجاع را تشکیل می داده است (همان جا).

او، مثل تمامی عرفای اهل ملامت، از ریا و تظاهر به دور بود و در روزگاری که اکثر عرفا خرقه می پوشیدند و اکثر زاهدان با پشمینه پوشی خویش از سایر مردم متمایز می شدند، شاه شجاع مانند عامه خلق قبا می پوشید و از این نظر تعالیم وی تا حدی به تعالیم جنید بغدادی شباهت داشت؛ زیرا جنید معتقد بود

شاه شجاع کرمانی، صوفی نامدار قرن سوم هجری قمری است.

تاریخ تولد و تاریخ دقیق فوت وی دانسته نیست و از سرگذشت وی آگاهی چندانی در دست نیست. شاه شجاع کرمانی بزرگ عهد بود و محتشم روزگار و از عیاران طریقت و از سالکان سبیل حقیقت بود (عطار، ص ۳۲۷). نام او شاه و نام پدرش شجاع بوده است؛ اما بعضی از منابع فارسی، مانند تذکره الاولیاء و نفحات الانس، نام او را شاه شجاع کرمانی ذکر کرده اند؛ زیرا، به رسم زبان فارسی، «ابن» بین شاه و شجاع را حذف و نام پسر را به نام پدر اضافه کرده اند؛ مانند رستم زال. به شاه شجاع لقب «امام» و «حکیم» نیز داده اند. او واسطه بین طریقت و قدمای اهل ملامت بود. وی، استاد ابو عثمان حیری بود. شاه شجاع به صحبت بعضی از مشایخ بزرگ تصوف در خراسان مانند یحیی معاذ رازی و ابو عبدالله ذراع بصری و ابو عبید بسری و نیز ابوتراب نخشی و ابو حفص حداد رسید (جامی، ص ۸۵؛ هجویری، ص ۱۱۸؛ زرین کوب، ص ۳۵۰). گفته اند که از وقتی وی وارد نیشابور شد، ابو حفص حداد، با همه عظمت و شکوه خویش، به دیدار وی شتافت و گفت: «یافتم در قبا آنچه در گلیم می طلبیدم» (عطار، ص ۳۲۹). زندگی شاه شجاع تقریباً در پرده ابهام است، اما در کتب عرفا از سخنان و آثار او نقل شده است.

او تأثیر فراوانی به عارفان و بزرگان ایرانی بعد از خود گذاشته است؛ حتی امیر مبارزالدین، پادشاه خودکامه، نیز فرزند خود را، که بعدها پادشاه شد، به خاطر ارادت به شاه شجاع کرمانی، شاه شجاع نام نهاد. شاه شجاع بین سال های ۲۷۸ تا ۲۹۰ ق در سیرجان وفات یافت (هجویری، ص ۱۰۰).

خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه در جایی او را از اولاد ملوک کرمان دانسته و در جای دیگر آورده

علی اکبر ولایتی ve dğr.; تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و

ایران، (جلد دوم) تهران: انتشارات امیر کبیر، ISAM DN. 260935

• ŞAH ŞUCA (?)
 • AFGANISTAN *Koment*

6034 KOHZAD, Mohammad Nabi. Les événements de Shah Shodjaa. *Afghanistan* 9 iii (1954), pp. 45-48

Şah Şajaa daylari

v. 270
 883

ŞAH ŞUCA

20652 NURUL KARIM, M. Fate of Shah Shuja—his flight to Arakan and death. *J. Pakistan Hist. Soc.* 1 (1953), pp. 392-397

Şah Şuca'nın Kaderi
 — Arakan'a gitmesi ve ölümü

10392 SINGHAL, C. R. Two unique Mughal coins. a. A silver nisar of Shāh Shujā'. b. A copper coin of Khambāyat mint. *JNSI* 14 (1952), pp. 111-112

İki emsalsiz Mughal parası.
 a. Şah Şuca'nın bir gümüş nisarı
 b. Hambayat dar bhanının bir bakır parası

8 SUBAT 1993

Şah Şuca

Schah Schudscha (Shāh Shujā), Exkönig von Cabul. *Ausland* 8 (1835), 1305-1306.

10 AGUSTOS 1991

Şah Şuca

Schah Schudscha (Shāh Shujā). *Ausland* 7 (1834), 1169-1170, 1174-1175, 1181-1182, 1189-1190.

10 AGUSTOS 1991

ŞAH ŞUCA
 ŞU CAUBAYAT

20658 QANUNGO, K. R. Some correspondence between Prince Shah Shuja and the Emperor Shah Jahan. *IIRC Proc.* 11 (1928), pp. 137-145

Şah. b. Şuca'nın
 Prens Şah Şuca ve Kırımın
 İmparator Şah Cahang
 arasındaki bazı yazışmaları
 lar

v. 270
 883

S.L.B., "Les Publications de la Societe d'Histoire d'Afghanistan", MIDEO, c.VII, 1962-1963 Kahire, s.236-240.
 18 MART 1991

Şah b Şuca

۷ - واقعات شاه شجاع ، اثر شاه شجاع و محمد حسین هراتی . (مشمول بر محاربات و واقعات شاه شجاع از سنه ۱۲۱۹ تا ۱۲۴۱ ه . ق . کابل ۱۳۳۳ ه . ش . ص ۱۶۲)

5381 HARVEY, G. E. The fate of Shah Shuja 1661. *J. Burma Res. Soc.* 12 (1922), pp. 107-115

Şah Şuca

Makale e MUZAFFERILER
posetindedir

۲. محمد بن عبدالله بن محمد مظفر نجفی (۱۲۵۶ - ۱۳۲۲ ق / ۱۸۴۰ - ۱۹۰۴ م)، فقیه شیعی عراقی و آگاه به علم قرائت قرآن. او در نجف زاده شد و در نزد شیخ راضی بن محمد نجفی درس خواند و خود مدرس فقه شد. کتابی در شرح شرایع دارد به نام توضیح الکلام فی شرح شرایع الاسلام که به خط خود وی در دو جلد در کتابخانه اش در نجف موجود است. نیز رساله‌ای درباره علم قرائت قرآن دارد. وی در پایان زندگی نابینا شد و به بیماری وبا در نجف درگذشت (کحاله، ۲۴۶/۱۰؛ زرکلی، ۲۴۴/۶؛ آقابزرگ، الذریعة، ۴۹۵/۴؛ امین، ۳۸۴/۹).
۳. محمدحسن بن محمد بن عبدالله مظفر (۱۳۰۱ - ۱۳۷۵ ق / ۱۸۸۴ - ۱۹۵۵ م)، فقیه، اصولی و متکلم امامی عراقی و معروف به پرهیزکاری. در نجف زاده شد و نزد آخوند خراسانی، علی بن باقر جواهری و محمدکاظم یزدی درس خواند و از شیخ الشریعة اصفهانی و آقابزرگ تهرانی اجازه روایت گرفت و در ۲۳ ربیع الاول / ۹ نوامبر در بغداد درگذشت. او را آثار بی بدین شرح است: دلائل الصدق، در سه جلد بزرگ در رد کتاب ابطال نهج الباطل ابن روزبهان (ابطال نهج الباطل در رد کتاب کشف الحق علامه حلی نوشته شده است) تألیف این کتاب که در پایان آن از مباحث فقهی نیز سخن به میان آمده است، در ۱۳۵۰ ق / ۱۹۳۱ م خاتمه یافت. این کتاب در تهران (۱۳۶۹) و ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۰ و ۱۹۵۳ م) و در نجف (۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م) به چاپ رسیده است؛ الافصاح فی احوال رجال الصحاح، در یک جلد که در آن به ارزیابی برخی از راویان الصحاح الستة پرداخته است؛ حاشیه‌ای بر کفایة الاصول آخوند خراسانی؛ حاشیه‌ای بر عروة الوثقی محمدکاظم یزدی؛ شرح القواعد (علامه حلی) که در ۱۳۷۸ ق / ۱۹۵۸ م در نجف چاپ شده است. وی شعر نیز می‌سروده است و نمونه‌ای از اشعار او را علی خاقانی در شعراء الغری، تألیف حدود ۱۳۶۱ ق / ۱۹۴۲ م، آورده است (کحاله، ۲۱۹/۹، زرکلی، ۹۵/۶ - ۹۶؛ آقابزرگ، طبقات، ۴۳۱؛ امین، ۱۴۰/۹، ۱۴۱).
۴. محمدحسین بن محمد بن عبدالله مظفر (۱۳۱۲ - ۱۳۸۱ ق / ۱۸۹۴ - ۱۹۶۱ م)، روحانی، ادیب، شاعر و مورخ شیعی عراقی. او در نجف زاده شد و در همان جا درگذشت. نزد میرزای نایینی، آقا ضیاء عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی و برادر خود شیخ محمدحسن درس خواند و از سید عبدالحسین شرف‌الدین و آقابزرگ تهرانی اجازه روایت گرفت. وی نثر را خوب می‌نوشت و به هنگام نیاز روحی شعر نیز می‌سرود. تألیفات او عبارت است از: الاسلام، نشو و ارتقاؤه؛ تاریخ الشيعة، که در نجف در ۱۳۶۱ ق / ۱۹۴۲ م چاپ شده است؛ التهای نیران الاحزان و مشیر اکتیاب الاشجان، که در ۱۳۷۱ ق / ۱۹۵۲ م و ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م در نجف چاپ شده است؛ میثم التمار؛ مؤمن الطاق، که رساله‌ای است درباره زندگی ابوجعفر مؤمن الطاق محمد بن علی التعمان، چاپ نجف، ۱۳۸۲ ق / ۱۹۶۴ م؛ حاشیه بر الفین الفازق بین الصدق والمین، چاپ نجف، ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۳ م؛ الامام الصادق، در دو جزء چاپ نجف، ۱۳۶۹ ق / ۱۹۵۰ م؛ النقلان، الكتاب

آلِ مُظَفَّرٍ، خاندانی از عالمان و ادیبان شیعی که برخی از افراد آن از نیمه سده ۱۲ ق / ۱۸ م در نجف اشرف شهرت یافتند و گروهی از آنان در الجزایر سکنی گزیدند و الجزایری خوانده شدند. این خاندان به سبب انتساب به یکی از نیاکانشان، مظفر بن احمد بن محمد بن علی بن حسین، به آل مظفر شهرت یافتند. گفته شده است که مظفر بن احمد از قبیله آل علی از اعراب عوالی مدینه بوده است. وی در جزایر از نواحی بصره ساکن شد و از این رو خاندان او به جزایری نیز شهرت یافته‌اند (آل محبوبه، ۳۶۰/۳). مشهورترین افراد این خاندان:

۱. عبدالمهدی بن ابراهیم بن نعمه مظفر صیقری نجفی (د ۱۳۶۳ ق / ۱۹۴۴ م)، مجتهد شیعی عراقی و معروف به پرهیزکاری و حسن اخلاق. وی در نجف نزد سید محمد کاظم یزدی و شیخ الشریعة اصفهانی و علی بن باقر جواهری درس خواند و در عثمان بصره مسکن گزید و درگذشت (زرکلی، ۱۶۹/۴؛ آقابزرگ، طبقات، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱؛ همو، الذریعة ۵۱۲/۱؛ حرزالدین، ۷۱/۲، ۷۲). او نویسنده کتاب ارشاد الامة للتسک بالائمة است که در ۱۳۴۸ ق / ۱۹۲۹ م در نجف چاپ شده است.

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد دوم، تهران، ۱۳۶۸.

اشعار فارسی شاه شجاع

و تواریخ مختلفه سفینه کهنه آقای حاج سید نصرالله تقوی مدالله ظلّه

ص ۲۳۳^a: شهر تموز آخر ربیع الاول سنه اربع عشر وثمانمائه.

ص ۲۴۴^a: «در بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلثه (کذا) عشر وثمان

مائه ملک الامرا به تبریز کوچ کرد بخدمت امیر یوسف پنهانیت (ظ) قتل سلطان احمد وفتح بلاد [نوشت] و سلطان احمد را در روز جمعه آخر ربیع الآخر سنه ثلثه (کذا) عشر وثمان مائه در تبریز بقتل آوردند.»

ص ۲۴۴^b: «رمضان سنه احدى وعشرین وثمان مائه» (شرح نسبه

مفصلی از وفات قرا یوسف و اولاد او و بعضی کارهای او و مخصوصاً بعضی غزوات و لشکر کشیهای او در بین النهرین و ماردین و غیره، از این تفصیل و یادداشتهای مکرر او راجع بنواحی شمالی بین النهرین و از بسیاری از قرائن دیگر و از ذکر نسب نامه شیخ عدی کرد با تجلیل و تبجیل تمام و رساندن نسب او را به مروان بن الحکم و سپس به عبد مناف (۲۶۵^a) و غیره و غیره ظن قریب بیقین حاصل میشود که جامع این سفینه از اهالی شمالی بین النهرین که فارسی هم در آن صفحات رایج بوده [چون قریب نصف کتاب یعنی نصف اخیر منشآت فارسی است، و نصف اول آن منشآت عربی]، و در حدود همان سنوات ۸۰۰ و اندی جمع شده است تقریباً بدون شبهه.

در آخر رساله ای (درص ۲۹۸^a) عبارتی مکتوب است که با احتمال قوی

از خود جامع این سفینه که از اول تا باخرش راجع بمنشآت است از نظم و نثر

۱- این جنگ اکنون در کتابخانه مجلس شورای ملی نگاهداری می شود (ا.ا.۱).

Rec Efsar, Yaddostha-yi Kazvin, vol IX, 1358 Tehran

ISAM 8737-5

۱۵- همان.

۱۶- تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، ج ۲ / ۱۱۰.

۱۷- همان / ۱۱۲.

۱۸- تاریخ ملاجلال (تاریخ عباسی)، چاپ ابراهیم دمگان / ۶۳.

۱۹- تذکره نصرآبادی / ۳۶۴.

۲۰- همان / ۳۰۵.

۲۱- همان / ۲۴۷.

۲۲- همان / ۲۵.

D 2066



شاه شجاع کرمانی^(۱)

فرزین مرادبخش

ابوالفوارس شاه شجاع کرمانی احتمالاً اولین عارف کرمانی و از شاهزادگان و بزرگان بوده که در قرن سوم می‌زیسته و از دوستان با حفص نیشابوری بوده با ابوتراب نخشی و ابو عبدالله بصری و ابو عبید بسری و ابو عثمان حیری و یحیی معاذ رازی که آنها خود هر کدام از بزرگان عرفان ایران هستند صحبت داشته است و بر خلاف دیگر صوفیان پشمینه‌پوش او کلاه‌دار و قباپوش بوده است و کتاب *مرآة الحکما* و رساله‌ای در ردّ یحیی معاذ رازی را بدو منسوب کرده‌اند. وی دارای احتمالاً یک پسر و یک دختر بوده که هر دو عارف بوده‌اند. وی بین سالهای ۲۷۸ تا ۲۹۰ در سیرجان وفات یافته است. زندگی شاه شجاع تقریباً در ابهام است و سرگذشت روشنی از وی در دست نیست اما جای جای از سخنان و آثار او نقل شده تأثیر او در عارفان و بزرگان ایران بعد از خود بسیار بوده است حتی در شاهان نیز بی‌تأثیر نبوده زیرا امیر مبارزالدین پادشاه خودکامه و ریاکار نام فرزند خود را که بعداً پادشاه شد به مبارکی و میمنت نام شاه شجاع کرمانی، شاه شجاع نهاد و این پادشاه ۲۵ سال سلطنت کرد و مسلماً حافظ شیرازی در شعر معروفش:

قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع که نیست باکسم از بهر مال و جاه نزاع
جبین و چهره حافظ خدا جدا مکناد ز خاک بارگه کسبریای شاه شجاع
با تلمیح استادانه‌اش که خاص اوست نظر به شاه شجاع کرمانی داشته است و منظور

restoration works in Balkh, Marw and Harāt. Provincial governors enjoyed considerable autonomy but required permission for important campaigns. Shāh Rukh, moreover, appointed his own *amīrs* to nearby cities, and interfered occasionally in provincial affairs. From 820/1417-18 until near the end of his life, he suffered little insubordination.

Shāh Rukh was presented as a ruler of exceptional piety, even as a renewer of the Islamic order. In the beginning of his reign he apparently proclaimed the restoration of the *Shari'a* and abrogation of the *yasā* (Djalāl al-Dīn Abū Muḥammad al-Kāyīnī, *Naṣā'ih-i Shāhrukhī*, ms. Vienna, Nationalbibliothek Cod. A.F. 112, fols. 1b-2b; Hāfiz-i Abrū, *Zubdat al-tawārikh-i Bāysunghurī*, ms. Istanbul, Fatih 4371/1, fol. 486b, letter to China). He avoided drinking and twice publicly poured away wine. He was conspicuous in his involvement with religious affairs and his patronage of shrines, but harsh towards *'ulamā'* whose loyalty he questioned and popular religious movements such as the Nūrbakhshīyya [*q.v.*] movement among the Kubrawīyya. On 23 Rabī' I 830/22 January 1427, a member of the Hurūfiyya [*q.v.*] sect tried to assassinate Shāh Rukh. This led to executions and the exile of the Shūfī poet Kāsim al-Anwār [*q.v.*], whom Shāh Rukh linked to this event.

Shāh Rukh did not fully abandon Mongol tradition. Mongol taxes remained in force, as did the Turco-Mongolian *yarghu* court, and Shāh Rukh claimed to punish infringements against Mongol custom. He presented his dynasty as successor to the Īl-Khāns; his government was styled "Īl-Khānī", and he used Īl-Khānid titles earlier applied to Timūr's Činggisid puppet khāns, whom he no longer maintained. (Nawā'ī, 163, 165, 171, etc.) His major act of literary patronage was the copying and continuation of Rashīd al-Dīn's works.

Shāh Rukh's reign initiated an upsurge of Persian and Turkic cultural activity. There was a brief revival of the Uyghur alphabet, and the beginnings of Čaghatay Turkic literature. He reconstructed the city walls and bazar of Harāt and built a magnificent shrine for 'Abd Allāh Anṣārī [*q.v.*] at Gāzurgāh. Gawharshād built and endowed a shrine mosque at Mashhad, and a large mosque, *madrasa* and mausoleum complex outside Harāt. Numerous other buildings were endowed by Shāh Rukh's *amīrs*. His son Bāysunghur [*q.v.*] was a major patron of book production. Provincial courts also flourished, under Ulugh Beg in Samarkand and Ibrāhīm Sultān in Shīrāz, and under major *amīrs* in Yazd and Kh'ārazm.

Near the end of Shāh Rukh's life, the death of several sons and *amīrs* upset the balance of power in government. After Bāysunghur died in 837/1433, and Amīr 'Alīka in 844/1440, Firūzshāh was without equal in army and administration. His subsequent abuses led to an investigation by Shāh Rukh, during which Firūzshāh died. Further financial scandals followed as well as a number of local rebellions, and increasing dissension within the dynasty. When Shāh Rukh became ill in 848/1444-5, disorder broke out, particularly in Khurāsān. Gawharshād tried to engineer the succession of her favourite grandson 'Alā' al-Dawla b. Bāysunghur. These events encouraged Sultān Muḥammad b. Bāysunghur to rebel; Shāh Rukh went against him, and executed several of his *'ulamā'* supporters, but died during the campaign, on 25 Dhu 'l-Hijja 850/13 March 1447.

The ensuing succession struggle ravaged Khurāsān and opened western Persia to the Kara Koyunlu. Within fifteen years, Shāh Rukh's line had largely

destroyed itself, and Abū Sa'īd [*q.v.*], a descendant of Mīrānshāh, succeeded in taking power.

Bibliography (in addition to references in the article): 1. Sources. Sharaf al-Dīn 'Alī Yazdī, *Zafar-nāma*, ed. M. 'Abbāsī, Tehran 1336/1957; Aḥmad b. Djalāl al-Dīn Faṣīḥ Kh'wāfi, *Mudjmal-i faṣīḥī*, ed. M. Farrukh, Mashhad 1339/1960-1; Dja'far b. Muḥammad al-Husaynī, (Dja'fari), *Tārikh-i kabīr*, ms. St. Petersburg, Public Library, PNS 201, tr. 'Abbās Zaryāb, *Der Bericht über die Nachfolger Timurs aus dem Ta'riḥ-i kabīr des Ga'fari ibn Muḥammad al-Husainī*, diss. Mainz 1960; 'Abd al-Razzāk Samarkandī, *Maṭla'ī sa'dayn wa madjma'ī bahrayn*, ed. M. Shafī', ii/2-3, Lahore 1949; Ghīyāth al-Dīn Kh'āndamīr, *Dastūr al-wuzarā'*, ed. S. Nafīsī, Tehran 1317/1938.

2. Studies. V. V. Bartol'd, *Ulughbek i ego vremya*, in *Sočineniya*, ii/2, Moscow 1964, 25-198, Eng. tr. V. and T. Minorsky, *Ulugh-Beg*, Leiden 1958; A. Z. V. Togan, *Büyük türk hükümdarı Şahruh*, in *İstanbul Üniv. Edebiyat Fakültesi Türk Dili ve Edebiyatı Dergisi*, iii/3-4 (1949); İ. Aka, *Mirza Şahruh zamanında timurlu imparatorluğu (1411-1447)*, diss. Ankara 1977; idem, *Mirza Şahruh zamanında (1405-1447) timurlularda imar faaliyetleri*, in *Belleken*, xlviii, nos. 189-90 (1984); H. R. Roemer, *The successors of Timur*, in *Camb. hist. Iran*, vi; Maria Subtelny, *The Sunni revival under Shah-Rukh and its promoters: a study of the connection between ideology and higher learning in Timurid Iran*, in *Procs. of the 27th meeting of Haneda Memorial Hall Symposium on Central Asia and Iran, August 30, 1993*, 14-23; Shiro Ando, *Timuridische Emire nach dem Mu'izz al-ansāb*, Berlin 1992; B. O'Kane, *Timurid architecture in Khurasan*, Costa Mesa, Calif. 1987. (BEATRICE FORBES MANZ)

SHĀH-Ī SHUDJĀ', Djalāl al-Dīn Abū 'l-Fawāris (d. 786/1384), a prince of the Muzaffarid [*q.v.*] dynasty in Persia (for the correct form of his name, see J. Aubin, *La fin de l'état sarbadār du Khorassan*, in *J.A.* cclxii [1974], 101-2 n. 32). Born on 22 Djumādā II 733/10 March 1333, he was the son of the dynasty's founder, Mubāriz al-Dīn Muḥammad, who gave him Kirmān as his appanage in 754/1353 and recognised him as his heir. In the division of the Muzaffarid territories following Mubāriz al-Dīn's deposition and blinding by his sons in 760/1359, Shāh-ī Shudjā' received Fārs and the status of paramount ruler, residing at Shīrāz. In his early years Shāh-ī Shudjā' had to check the depredations of the Shūl and of Mongol and Türkmen tribes who sought the restoration of the İndjüid [*q.v.*] dynasty (*Manāhidj*, fol. 654b). But much of his reign was absorbed in conflict with the rival Djalāyirid [*q.v.*] dynasty in 'Irāk and Adhar-bāydzān, and with his turbulent relatives, of whom his brothers Shāh Maḥmūd and Sultān Aḥmad ruled respectively in İsfahān and Kirmān and a nephew Shāh Yaḥyā in Yazd. An attempt to bolster his authority by accepting, as his father had done, a diploma from the puppet 'Abbāsīd Caliph in Cairo and performing homage to his representative (770/1368-9) does not seem to have brought Shāh-ī Shudjā' any advantage.

In 765/1364 he was confronted by a particularly serious threat when Shāh Maḥmūd revolted. Shāh-ī Shudjā''s army was defeated outside İsfahān and obliged to retreat, whereupon Shāh Maḥmūd summoned to his aid Shāh Yaḥyā and the Djalāyirid ruler Shaykh Uways, whose daughter he had married, and the allies moved on Shīrāz. Shāh-ī Shudjā' was deserted by his brother Sultān Aḥmad and himself besieged in Shīrāz. In Rabī' II 766/December 1364-January 1365 (*Manāhidj*, fol. 657a) he surrendered Shīrāz to Shāh Maḥmūd and was allowed to leave for

شجاع‌الملک، پادشاه افغانستان از خاندان سدوزایی (۱۲۱۹-۱۲۲۴، ۱۲۵۵-۱۲۵۸ق). متن چاپی این اثر (کابل، ۱۳۳۳ش) سه «دفتر» دارد که روی هم رفته مشتمل بر ۳۵ «وقایع» است. دفترهای اول و دوم، چنان‌که از مقدمه خود کتاب برمی‌آید، به قلم شاه شجاع، یا از زبان او، یا زیر نظر او، نوشته شده است و رویدادهای میان سال‌های ۱۲۱۶ تا ۱۲۵۰ق را دربرمی‌گیرد. وی در مقدمه چنین می‌نگارد: «... بر خاطر فیض مقاطر این نیازمند درگاه الله سلطان شجاع‌الملک شاه درانی نیز چنان ظهور نمود که تمامی محاربات و همگی واقعات خود را از آغاز جلوس بر اورنگ فرمان‌روایی در سنه ۱۲۱۶ق، به عنفوان جوانی هفده سالگی الی یومنا که سال یک هزار و دوصد و چهل و یک سمت وقوع یافته، در قید قلم درآورد.» بنابراین، دو دفتر اول ظاهراً به قلم خود شاه شجاع است که در ۱۲۴۱ق شروع به نوشتن آن کرده. دفتر اول حاوی ۳۲ «وقایع...» است و رویدادهای ۱۲۱۶ق (که شاه زمان درانی به دست برادرش برافتاد و کور شد و شاه شجاع در پیشاور به دعوی شاهی برخاست) تا ۱۲۴۶ق (که شاه شجاع از شکارپور سند به لودیانه بازگشت) را دربردارد. دفتر دوم دارای دو «وقایع...» است و در شرح رویدادهای میان سال‌های ۱۲۴۷ تا ۱۲۵۰ق است که شاه شجاع بخت خود را برای بازستانی تاج و تخت افغانستان آزمود و بدین منظور، از لودیانه بیرون آمد (۱۲۴۷ق) و به شکارپور رفت (۱۲۴۸ق) و پس از تدارک سپاه، رو به قندهار نهاد (ذوالقعدة ۱۲۴۹ق) و آن شهر را به محاصره درآورد (محرم ۱۲۵۰ق)، ولی با آمدن دوست محمدخان از کابل، برای کمک به سرداران قندهاری، شکست خورد و ناکام به لودیانه بازگشت (ذوالقعدة ۱۲۵۰ق). دفتر اول و دوم روی هم رفته شامل گزارش‌های دلخواه و جانبدارانه از تلاش‌ها و جنگ و گریزهایش برای به دست آوردن تاج و تخت است. اگرچه اشتباهات و خبط‌های سیاسی و اجتماعی وی در متن کتاب از ورای هر حادثه آشکار است، کوشیده تا با استفاده از آرایش‌های لفظی، رویدادها را به سود خود گزارش دهد و خویش را محق فراتماید. دفتر سوم که «وقایع» سی و پنجم را دربرمی‌گیرد، دفتری جداگانه و الحاقی، با عنوان جداگانه افسوس ناظرین، است. در این دفتر فشرده رویدادهای سال‌های پسین زندگی شاه شجاع (از ۱۲۵۴ق) و رویدادهای تازه‌تر پس از کشته شدن او (۱۲۵۸ق) گزارش شده است. این دفتر را کس دیگری به نام محمدحسین هراتی نوشته است که پیش از آمدن شاه شجاع به همراه قوای انگلیسی به

معاصر با واعظ، را در پاسخ به واعظ، در تعلیقات خود بر نوای معارک آورده است.

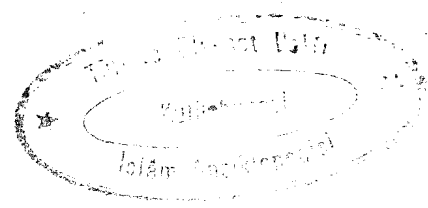
منابع: دایرة‌المعارف آریانا، ۵۸۹/۳، ۳۴۰/۶؛ سراج‌التواریخ، ۲۱۵/۱-۲۱۶؛ نوای معارک، ۸۰۳-۸۱۰.

آتشین

واعظی (vā.e.zi)، حمزه، ارزگان ۱۳۴۷ش - ، روزنامه‌نگار و نویسنده افغانستانی. تا کلاس چهارم را در مکتب زادگاهش به تحصیل پرداخت. در ۱۳۶۱ش به ایران کوچید و در مشهد سکنی گزید. همزمان با درس‌های حوزوی، دوره راهنمایی و دبیرستان را در مدارس شبانه گذرانید. از ۱۳۶۷ش با مجله جبل‌الله همکاری کرد. مقاله‌های وی در روزنامه‌های رسالت و کیهان نیز منتشر شده است. در ۱۳۷۱ش با همکاری تنی چند از دوستان هم‌میهن خود، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان را بنیاد نهاد و مسئولیت بخش خاطره‌نویسی آن دفتر را برعهده گرفت و تا ۱۳۷۴ش هشت مجموعه کتاب از خاطرات جهاد را تدوین کرد. در ۱۳۷۶ش رشته علوم سیاسی دانشگاه مشهد را به پایان برد. در همان سال، عضو هیأت تحریریه مجله «دُر» در، هفته‌نامه وحدت، هفته‌نامه هبستگی و سردبیر مجله سراج (از شماره ۱۴) شد. چندی نیز سرپرستی مرکز نویسندگان افغانستان را برعهده داشت. از آثارش سروها و توفانها (تهران، ۱۳۷۴ش)؛ قره (تهران، ۱۳۷۵ش)؛ سرخ‌جامگان بامدادی (تهران، ۱۳۷۵ش)؛ میدان هوایی گردیز (تهران، ۱۳۷۵ش)؛ سید! خداحافظ (تهران، ۱۳۷۵ش) و بدرود خاک اولیا (تهران، ۱۳۷۵ش) را می‌توان نام برد. از آثار در دست چاپ وی، به سمت ستاره (مجموعه خاطره) و مقدمه‌ای بر فرهنگ و جامعه هزاره - که مجموعه‌ای از مقالات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منتشر شده در مطبوعات درباره ساخت اجتماعی، فرهنگی و آداب و رسوم جامعه هزاره است - می‌توان اشاره کرد. افزون بر این آثار، مقاله‌های پژوهشی وی در موضوعات اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و ادبیات عامه در نشریات افغانستانی و ایرانی منتشر شده است.

منبع: دست‌نوشته صاحب زندگی‌نامه.

واقعات شاه شجاع (vā.qe.āt-e.šāh.šo.jāE) / روزنامه شاه شجاع‌الملک / تذکره شجاع‌الملک / تاریخ شاه شجاع‌الملک، کتابی در رویدادهای زندگی و جنگ‌های شجاع درانی / شاه



From a photo by Fry of Lucknow.

Amir Abdurrahman
Amir el Kebir

AFGHANISTAN

FROM DARIUS TO AMANULLAH

BY

LT. GENERAL SIR GEORGE MACMUNN

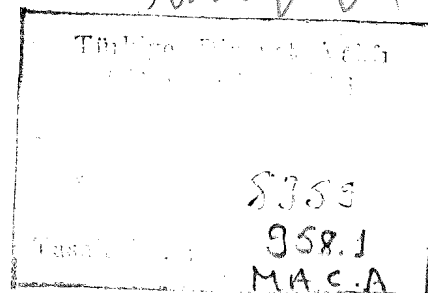
K.C.B., K.C.S.I., D.S.O.

COLONEL COMMANDANT THE ROYAL ARTILLERY

- Sah Suca

Madayle Agni yobur

Handwritten signature



nisa traders

6-BROWN GYMKHANA BUILDING, QUETTA (PAKISTAN)
PHONE: 74681-73528

Konu 89-102 sayfeleri arasındadır

By the influence of the able Barakzai minister Payindah Khan, Shah Zaman, Governor of Kabul and second son of Timur, was able to seize the throne. Humayun resisted, but was defeated and blinded. Mahmud at Herat and his brother acquiesced in Shah Zaman's accession.

At this time Shah Zaman was a popular enough ruler, but his three invasions of India distracted his attention, which was needed nearer home, and his influence faded. Further, Payindah Khan, not being satisfied with Zaman, was planning to place the Shah's brother Shujah-ul-mulk on the throne. Shah Zaman hearing of this took the law into his own hands, and put Payindah Khan and several other nobles to death. This stirred the general resentment against the Shah. Fath Khan, eldest son of Payindah, summoned Shah Mahmud from Herat, who, supported by numerous adherents, occupied the throne while Shah Zaman and his minister, one Wafadar Khan, took to flight, only to be handed over to Mahmud by a treacherous noble. The minister was murdered, and the unfortunate Shah Zaman was promptly deprived of his sight, and for a short while Mahmud reigned in his stead.

With the blinding of Shah Zaman, the "Ruler of the Age," the Durani Empire practically came to an end, though Saduzai princes ruled in some sort at Kabul for some time longer, as already related.

Mahmud himself was little fitted to sit in the saddle of Ahmad Shah, and he was almost immediately ousted by Shah Shujah, the whole brother and inseparable companion of Shah Zaman. But Shah Shujah had too forgiving a nature to handle the fickle Afghan, and spared his half-brother's life and eyesight, only to be ousted by him later on. He ruled, however, in the face of rebellions of this and other brothers, till 1810, during which period he had received, as has been described, the British Mission of Commerce and Friendship, headed by Mr Mountstuart Elphinstone.

In 1810 Fath Khan, who was not satisfied with his position and influence at the Court of Shah Shujah, supported Shah Mahmud in once again seizing the disputed throne.

THE STRUGGLES OF SHAH SHUJAH

With the expulsion of Shah Shujah from Kabul in 1810 began that era of disturbance and incident on the Indus from which eventually evolved the British policy of 1838.

The expelled Shah was now coming eastwards to look for help, and Ranjit Singh, mindful of how he himself had received the grant of Lahore from Shah Zaman in return for some help, was a little apprehensive lest the loan of a few British battalions might not precede a similar grant to the British, since in theory the kingdom of Ahmad Shah still stretched to the Sutlej.

He made some offers of helping the ex-Shah to recover Multan and Kashmir, and went to meet him at Shadiwal, with no great result; but the crafty Sikh, before they closed their discussion, saw fit to demand that ancient bone of contention, Multan, from the Afghans "on behalf of Shah Shujah." He even brought Zim Zammah (or Zem-Zem, the Bungi Top, the gun of "Kim") from Lahore to batter its walls. But the Governor of Multan, Muzaffar Khan, was already offering his allegiance to the British, so apprehensive were all Afghan chiefs of each other and of the Sikhs. This first instance of the Afghans acknowledging the British as rulers of the Mogul Empire, to which the Afghans really belonged, is of great interest, since for the next twenty years it was to be followed by several more, even from the throne of Afghanistan itself. Ranjit Singh also tried to borrow a British siege train, and proposed a division of the spoil.

Shah Shujah, disappointed of Sikh support, proceeded to attack where another Barakzai brother was prepared to help him, and he remained in possession of Peshawar for six months. Then another brother of Fath Khan, Muhammad Azim Khan, drove him forth; but after an attempt to get help from Multan the ex-Shah again secured Peshawar, after first suffering a reverse and then gaining a victory. But the inherent faithlessness of the Afghans was against him. Intrigues on all sides resulted in Jahandad Khan, the Governor of Attock, seizing him in 1812 and

503. BORŪMAND SA'ĪD, Javād et KĀZEMĪ, Dāryūš éds. *Yād-nāme-ye Šāh Šojā' Kermānī*. Tehrān, Anjoman-e Āṭār va Mafāḥer-e Farhangī, 1376/1997, 351 p. [Hommage à Šāh Šojā' Kermānī]

Ouvrage collectif en hommage au grand mystique de Kermān, Šāh Šojā' (m. circa 290 h.). Une première série de cinq articles est consacrée aux différents aspects de la figure du mystique. La seconde partie est composée de 14 articles sur la littérature, la mystique, l'histoire de l'Iran ainsi que les langues et dialectes iraniens anciens et modernes. Soulignons l'intérêt de l'article de H. Zeydābādī Nežād sur la tombe de Šāh Šojā', celui de J. Borūmand Sa'īd sur *jor'e-fešānī* ou encore celui de M. Mīr Faḥrāyī sur trois termes pehlevi-s. On regrette l'absence quasi absolue d'utilisation des travaux en langues occidentales. M.A.A.M.

Šāh Šojā'
circa 290 h.